

تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شیرزاده

پژوهشی در نساجی ایران دوران مسروط

تصویر شماره ۱- سیدجمال‌الدین افغانی



افغانی می‌باشد.

سیدجمال‌الدین افغانی فرزند سید صفدر در اسعدآباد کابل متولد شد. نسبش به سیدعلی ترمذی می‌رسد که از زمان بابر-موسس سلسله تیموری هند- در اسعدآباد متوطن شد و او و بازماندگانش قرن‌ها در آنجا دارای نفوذ و قدرت معنوی بودند؛ سپس سیدصفدر به دستور امیر دوست محمدخان مجبور به اقامت در کابل شد. در تصویر شماره یک، سیدجمال‌الدین در لباس پشمی ساده مشکی با یقه برگردان و دکمه‌های مجهز به حلقه‌های نخی و دارای شانه‌های پهن و خوش‌دوخت است.

رنگ مشکی در پارچه علاوه بر نمایش زیبایی پارچه و دادن اصالت به شخص ملبوس یکی از

نخست وزیران، وزرا و سرداران آنها و دولت‌هایی که در طول تاریخ قاجار بر سر کار آمدند و به انجام کارهایی اعم از صواب یا خلاف پرداختند، مقالاتی تهیه و ارائه گردد تا وضعیت، زمان و مکان و حالات روانی و کرداری آنها واضح گردد. اینک با استفاده از کسانی که در دوره مشروطه صاحب قدرت شده‌اند و انجام کارها را به‌عهده داشته‌اند می‌پردازیم.

تعداد این شخصیت‌ها ۲۴ نفر است که از همگی در دوره مشروطه پا به عرصه کار گذاشته‌اند. یادآور می‌شویم که تاریخ نساجی و اقداماتی که شاهان و هنرمندان در دوره هر یک از این شخصیت‌ها همراه با فرآورده‌های خود با نوع لباس هر شخصیت و اطرافیان آنها، چگونگی تهیه و استفاده آنها از صنعت نساجی، لباس و وضعیت کارخانه‌ها و به‌کارگیری تولیدات نساجی در منازل آنها، چگونگی وضعیت هنرمندان و کارگران نساجی و وضعیت معیشت جمعی آنها و حالات تولید در شرایط سخت آن زمان، عدم امنیت شغلی، اختلالات و کارشکنی دولت‌های خارجی در راه نساجان کشور، قیمت تمام شده فرآورده‌ها و یا تغییر دولت‌ها و ایجاد خسارات به نساجان و هنرمندان و کارگران نساجی بررسی شده است.

اولین کسی که در تاریخ مشروطه ایران معرفی شده و نویسندگان و محققین از وی صحبت کرده‌اند و شرح حال او نوشته‌اند سیدجمال‌الدین

برای آشنایی بیشتر با حقیقت و عمق حوادث تاریخی، سهل‌ترین و بهترین طریقه شناختن چهره واقعی گردانندگان و آفرینندگان آن حوادث است. به طریقی اولی علل اصلی انحرافات، اشتباهات و تحولاتی را که در هر یک از وقایع مهم تاریخ روی می‌دهد با استحضار از کم و کیف احوالات روحی و شخصی قهرمانان واقعه به آسانی می‌توان دریافت.

یکی از مهم‌ترین وقایع سیاسی و اجتماعی تاریخ ایران، انقلاب مشروطه است، انقلابی که تا حال حاضر، نقاط مجهول آن بر بخش‌های معلوم که تاریخ‌نویسان، وقایع‌نگاران و حتی کارگردانان واقعه در معرض اطلاع عموم گذارده‌اند، سنگین می‌کند.

نهضت مشروطه ایران در زمان صدرات عین‌الدوله در سال ۱۳۲۳ قمری آغاز گردید ولی پایه‌های آن با قتل ناصرالدین شاه گذاشته شد.

گرچه مدت‌ها پیش از آغاز این نهضت هم افکار آزادیخواهی در ایران وجود داشت ولی این‌گونه افکار بسیار اندک بود و از قوه به فعل تبدیل نشده بود. در اواخر دوران ناصرالدین شاه و زمان مظفرالدین‌شاه عوامل بسیاری برای رشد این نهضت فکری وجود داشت. د اینجا متذکر می‌شود که تا بحال مقالات راجع به پادشاهان قاجار و رفتار آنها به طور مفصل و دقت و وسواس از دور بودن انحرافات، بر این شدیم که مقالاتی هم راجع به مردم و حکام مختلف و همچنین از



نفسانی خود را نیز نمی‌توانست بگیرد و معتقد بود که همه چیزهای خوب و مرغوب برای او خلق شده و باید از آن‌ها بهره ببرد.

پس از دوست محمدخان، سید در دربار «امیر شیرعلی خان» سمت وزارت یافت و کمال احترام در حق او رعایت می‌شد.

هنگامی که شیرعلی خان قصد تسخیر هرات کرد، سید نیز همراه او وارد در معرکه کارزار بود، پس از فتح هرات محمدامین خان و محمداعظم خان و محمداسلم خان در صدد تسلیم بودند و شیرعلی خان نیز مصمم به نابود کردن آنان بود. سید که مثل بسیاری از سیاست‌پیشگان زیاد به صداقت پای‌بند نبود، محمداعظم خان و برادرانش را محرمانه از نیت شیرعلی خان آگاه کرد.

سید وزارت شیرعلی خان را در دست داشت، اما در آن موقع که کارزار بین امرای افغانستان برقرار بود، و انگلیسی‌ها در افغانستان مداخلات نظامی و سیاسی داشتند، او اندیشه می‌کرد که اگر روزی ورق برگردد و محمداعظم خان یا یکی از برادرانش غالب شوند، او از اوج عزت سرنگون خواهد شد، این غمازی و پرده‌داری از راز ولی‌نعمت خود را برای احتیاط، به‌منظور حفظ موقعیت آینده خویش کاری آسان و لازم می‌شمرد.

محمداعظم خان و برادرانش در اثر اخبار سید گریختند و علی خان که از دورویی سید و رابطه محرمانه‌ی او با رقیبان خود آگاه شده بود، نسبت به وی بدگمان گردید.

سید با هوش فوق‌العاده‌ای که داشت قبل از آن که به دام بیفتد، به اسم مسافرت مکه به هندوستان رفت (۱۲۸۵ ق) و در «حبل‌المتین» مقالاتی درباره اتحاد هندو و مسلمانان می‌نوشت. پس از مدتی مأموران انگلیسی اقامت او را در هند صلاح ندیده در اواخر ۱۲۸۶ قمری وسایل مسافرت سید را فراهم آورده، وی را به قاهره اعزام داشتند.

سید در قاهره مورد احترام استادان جامع ازهر واقع شد و در منزل خود جلسه درسی برای گروهی از دانشجویان ازهر ترتیب داد. در این سفر با شیخ محمدعبد مفتی مصر آشنا شد و از

خود سید، وضع ظاهری و قیافه و لباس او، به افغان‌ها شباهت داشته و حتی لهجه و نوشتجات فارسی وی بیش‌تر مایه و سبک افغانی داشته و در بسیاری از مکتوب‌های خود «سید جمال‌الدین الحسینی الافغانی» امضا می‌کرده است، رابعاً مجله ثریا چاپ مصر - شماره‌ی ۱۳، سال چهارم، ص ۳۲۶ الی ۴۳۳، مورخ ۱۸۹۶ میلادی - و نیز پلیس پاریس در گزارش ششم ژوئیه ۱۸۸۳ به وزارت خارجه انگلیس نیز او را افغانی‌الاصل دانسته است، خامساً شماره‌ی ۱۷۳۶۶ روزنامه الاهرام - چاپ مصر، مورخ ۲۴ حمل ۱۳۱۲ قمری - نیز سید را به افغانستان منسوب داشته است.

علاوه بر این‌ها، سید در طهران تلویحاً از نسبت اسدآبادی بودن تبرا جسته است.

به‌هر حال، زادگاه سید چه اسعدآباد باشد چه اسدآباد، مسلم این است که دوران طفولیت را در کابل گذرانده و در ۱۹ یا ۲۰ سالگی سفری به هند و حجاز رفته و فکر تشکیل جمعیت «ام‌القری» را به‌منظور اتحاد اسلام در این سفر عنوان نموده و پس از دو سال به کابل بازگشته، در ردیف رجال دربار به‌خدمت امیر دوست‌محمد خان، فرمانروای کابل درآمده است.

سید هوش و حافظه عجیب داشته، قدرت بیان و نفوذ کلام او بسیار بوده، به‌جز زبان پشتو و فارسی که دو زبان اصلی او بوده، به‌زبان عربی مسلط و در فلسفه و ریاضیات و هیئت جدید، تاریخ و علم اخلاق و علم النفس مطالعاتی داشته، در سفرهای خود با زبان فرانسه و انگلیسی و روسی و ترکی آشنایی به‌هم‌رسانیده، افکارش روشن و مترقی و انقلابی بوده، صراحت بیان و شهادت در گفتار و اظهار عقیده، او را قدرت و شکوهی داده، ولی به‌شدت جاه‌طلب بوده است و همین حس او را اسیر هوای نفس نموده و از دانش و نفوذ کلام و روشنفکری خود بیش‌تر برای ارضای غریزه جاه‌طلبی خویش استفاده کرده است.

او سودای امارت و صدرات بر سر داشته و برای نیل به این هدف به‌هر دری می‌زده و داعیه اتحاد اسلام برای وی راهی برای وصول به‌هدف‌های سیاسی بوده است. سید جلوی خواهش‌های

رنگ‌هایی است که در رنگرزی نساجی بسیار مفید و لازم است زیرا در قسمت رنگرزی هر گونه لکه یا ناهماهنگی بروز نماید و پارچه را بدظاهر نماید؛ رنگرزی مبادرت به شست‌وشوی پارچه نموده تا لکه و روغن از آن جدا شود. اگر پارچه ظاهر مناسب پیدا کرد، پس از تکمیل روانه بازار فروش می‌شود ولی اگر در ظاهر پارچه نایکنواختی ظاهر شده باشد به اجبار آن پارچه را به رنگ مشکی آغشته کرده و پس از تکمیل، اتو و طاقه کردن به فروش می‌رسانند پس رنگ مشکی حلال مشکلات رنگرزی محسوب می‌شد ولی دقت در عمل رنگرزی بسیار مهم است.

ابراهیم صفایی در جلد اول کتاب «رهبران مشروطه» می‌نویسد: «سید جمال‌الدین افغانی فرزند سید صفر در سال ۱۲۵۲ یا ۱۲۵۴ قمری در اسعدآباد کابل متولد شده و نسبتش به سید علی ترمذی می‌رسد که از زمان بابر - مؤسس سلسله تیموری هند - در اسعدآباد متوطن شد. او و بازماندگانش قرن‌ها در آن‌جا دارای نفوذ و قدرتی معنوی بوده و سپس سید صفر به‌دستور امیر دوست‌محمد خان مجبور به اقامت در کابل شده است.

از پنجاه سال پیش به این طرف، روی تعصب معدودی از ایرانیان، سید جمال‌الدین به «اسدآبادی» معروف شده و دلایل بسیار به ایرانی بودن او اقامه کرده‌اند؛ اما به‌عقیده من این دلایل پایه و اساس صحیحی نداشته و نظیر «اجتهاد در مقابل نص» بوده است که هرگز در خور اعتماد نیست؛ زیرا، اولاً جرجی‌زیدان، مورخ عرب که خود معاصر سید بوده، در جلد دوم کتاب «مشاهیر الشرق» - صفحه ۵۷ تا ۶۴ - افغانی بودن سید را از قول خودش تصریح کرده، ثانیاً شیخ محمد عبده، دانشمند بزرگ مصری و دوست و همکار سید که در پاریس روزنامه «عروة الوثقی» را به کمک یکدیگر به‌زبان عربی و فرانسه انتشار می‌دادند، در مقدمه رساله عربی خود به‌نام «رد علی الدهریون»، که ترجمه از رساله «نیچریه» سید می‌باشد، نیز افغانی بودن او را از قول خود او تأیید نموده ثالثاً طبق نوشته جرجی‌زیدان و به حکایت عکس‌های موجود



دانش همدیگر بهره بردند.

در مدت اقامت در مصر به دستور اسماعیل پادشاه خدیو مصر مقررری کافی به سید می دادند، اما برای یک مغز جاه طلب و مغرور تدریس کار نمی شد. در همین اوقات تحریکات سیاسی سید و ارمنی کردن یک مسلمان جنجالی بر علیه او به وجود آورد، ناچار راه استانبول را در پیش گرفت و فکر اتحاد اسلام را که دولت عثمانی در اصل خود داعی و مبتکر آن بود، برای نیل به هدفهای خود ترویج کرد.

در استانبول از سید تجلیل شد و عالی پاشا صدراعظم عثمانی برای او مستمری تعیین کرد و به ملاقات سلطان عبدالعزیز نیز نایل آمد (۱۲۸۷ ق) و بالاخره به عضویت انجمن معارف استانبول منصوب گردید و زبان ترکی را یاد گرفت و افکار انقلابی و تند خود را با رعایت مصلحت خلافت عثمانی همه جا بیان می کرد، تا این که در دارالفنون استانبول نطقی ایراد داشت که به بی دینی او تعبیر شد و منجر به تظاهرات و اغتشاش گردید و در منابر علیه سید خطابه هایی ایراد شد.

جراید استانبول مطالبی شدید بر رد سید نوشته و او را انقلابی و بی دین معرفی کردند و به فتوای شیخ الاسلام به سوء عقیده متهم و حکم اخراج وی صادر شد و دولت عثمانی از سید خواست که برای چند ماه استانبول را ترک کند و کمک مادی هم به او دادند.



سید، قریب سه سال در پاریس بود و در انتشار روزنامه‌ی سیاسی «عروة الوثقی» (ناشر افکار جمعیت عروة الوثقی مصر) با «شیخ محمد عبده»، مفتی دانشمند و سیاستمدار مصر همکاری کرد.

مقالات این روزنامه به زبان عربی و فرانسه بود و بیش تر روی اتحاد جامعه‌ی مسلمانان و حمله به مقاصد دولت‌های استعمارگر تحریر می شد. این روزنامه بیش از ۱۸ شماره منتشر نگردید.

سید در اوقات اخیر اقامت در پاریس بار دیگر به دعوت «لرد چرچیل» و «سالیسبوری» ظاهراً برای پاسخ به سئوالات آنان در باره‌ی امام زمان و «مهدی سوادنی» به لندن رفت.

سید به زودی به پاریس بازگشت و بعد از آن به موجب دعوت تلگرافی اعتماد السلطنه از جانب ناصرالدین شاه به طهران آمد و بسیار مورد احترام واقع شد. به همین مناسبت رجال و علمای ایران نیز به وی احترام می کردند.

ناصرالدین شاه نظارت بسیاری از امور سیاسی و سازمان نظامی کشور را به او داد، اما طبیعت جاه طلب سید به این موقعیت اکتفا نمی کرد و می خواست در کارهای کشور مطلق العنان باشد و صدراعظم بشود.

سید چون از آزادی و قانون و اتحاد اسلام صحبت می کرد و نفوذ کلام هم داشت، رفته رفته در میان رجال و روحانیون طرفدارانی پیدا کرد و افکار تند و بیانات آتشینش جمعی را به

این جا سید جمال، باز قافیه را باخت، تندروی کرد و تندروی باعث عقب نشینی او شد، به ناچار عازم مصر گردید.

او چون به دنبال جاه و مقام می گشت، ناچار در هر جا خود را به هر صاحب قدرتی نزدیک می کرد. در قاهره، این دفعه با ریاض پاشا، وزیر اول مصر روابط گرمی پیدا کرد و ماهی هزار قروش مستمری برای وی تعیین شد.

در آغاز، مجلسی درسی در منزل خود برای طلاب ترتیب داد، سپس به تأسیس جمعیت «فراماسون» در مصر اقدام نمود.

این مجلس با محفل فراماسون شرق فرانسه ارتباط داشت و رئیس جمعیت فراماسون مصر نیز خود سید بود. این جمعیت سری به زودی قریب سیصد عضو پیدا کرد. سید که قبلاً از انجمن ماسونیک اسکاتلند اخراج شده بود، اینک در مصر لویجی بر ضد انگلیسی ها منتشر می کرد و در امور سیاسی از هر حیث مداخله می نمود.

کم کم رفتار و گفتار او به نظر دولت مصر مشکوک شد، کنسول انگلیس نیز به نشریات سید اعتراض کرد، بالاخره جمعی از مردم بر انجمن او حمله برده، لانه فراماسونی او را زیر و رو نموده، بلوایی در قاهره بر پا ساختند و سید به اتفاق ابوتراب خادمش به امر توفیق پاشا خدیو جدید مصر از قاهره رانده شد.

باز هم تیر سید به سنگ خورد، هم چنان که در استانبول موفق نشد حس جاه طلبی خود را ارضاً کند، در قاهره هم با نومییدی روبه رو شد، ناچار راه هندوستان را پیش گرفت.

او که با مأموران عالی مقام انگلیسی در هند سابقه‌ی آشنایی داشت، در آغاز به حیدرآباد دکن رفت و چندین هزار روپیه از نظام حیدرآباد و راجه های آن جا اخذی نموده بعد از چند ماه حکومت انگلیسی هند او را به کلکته دعوت نمود و پس از مدتی طولانی که در کلکته بود و به زبان انگلیسی و هندی آشنا گردید، به او پیشنهاد مسافرت به اروپا شد.

سید سفر کوتاه چند ماهه‌ای به آمریکا رفت، سپس به لندن مهاجرت نمود (۱۳۰۰ ق) و پس از چندی عازم پاریس گردید.



شاه را در دل گرفت و پس از تبعید در بصره با سیدعلی اکبر مجتهد شیرازی که به جرم مخالفت با قرارداد رژی از طرف قوام‌الملک شیرازی با بی حرمتی از طریق بوشهر از ایران تبعید شده بود، روبرو گشت. به وسیله او نامه‌ای به مرحوم میرزای شیرازی مبنی بر شکایت از شاه نوشت اما میرزای شیرازی اعتنایی ننمود. پس از چندی سید از بصره به لندن رفت و به سابقه دوستی به منزل ملکم خان که از پیشقدمان آزادی افکار در ایران بود؛ وارد شد. ملکم در این اوقات به علت اخذی ۵۰ هزار لیبره از صاحب امتیاز قرارداد لاتاری و ارتکاب اعمال مخالف شئون ایران از مقام وزارت مختاری ایران در لندن عزل شده بود و تمام مناصب و امتیازات از او سلب شده بود به همین دلیل برای کینه‌جویی و خاموش کردن غضب خود «روزنامه قانون» را منتشر می‌کرد و دم از حریت و برابری و قانون می‌زد، از دربار ایران انتقاد می‌نمود و در اندیشه انتقام‌جویی از شاه بود که این همفکری و همدردی، سید و ملکم را بسیار به هم نزدیک کرد و موجبات آشنایی سید با برخی محافل و مقامات انگلیسی شد.

در همین زمان فکر ترور ناصرالدین‌شاه در لندن بین سید و چند دیپلمات معروف و مأمور وزارت خارجه انگلیس و ملکم مطرح گردید.

سید در مجله «ضیاء الخاقین» که به عربی و انگلیسی انتشار می‌یافت، از هیچ‌گونه ناسزاگویی

تفقد و محبت شاه واقع شد.

منزل سید در خانه حاج امین‌الضرب بود. افرادی از طبقات مختلف به دیدن او می‌رفتند و گروهی مجذوب بیانات بیدارکننده و عمیق او می‌شدند. میرزا رضا کرمانی که مردی ستمدیده، لجوج و متهور بود و در آن هنگام گماشته حاج امین‌الضرب محسوب می‌شد؛ مجذوب سخنان سید شد.

این بار حس شدید جاه‌طلبی به سید اجازه نداد قدری صبر کند تا شاه فکر مقامی برای او کند. منتظر بود وارد مشاغل مهم دولتی شود ولی چون سه ماه طول کشید و خبری از شاه نشد به تبلیغات و تحریکات سوء علیه شاه و اتابک پرداخت.

و می‌خواست با این وسیله تهدید آمیز زودتر بر مرکب قدرت سوار شود و طبع مغرور و جاه‌طلب خود را خشنود کند اما عجله کار او را خراب کرد. سید در سیاست اجتماعی عقیده روشنی داشت و می‌گفت: من با ظالم و مظلوم هر دو مخالفم. ظالم را برای ظلمش و مظلوم را برای تحمل ظلم. ولی این مرد انقلابی، مغرور و جاه طلب و ذی‌نفوذ که این کلام بزرگ بر زبانش جاری می‌شد برای تأمین امیال خود با ظالمی مثل ظل‌السلطان می‌ساخت، از او مستمری و سه هزار تومان رشوه می‌گرفت و در تهران مردم را علیه کامران میرزا نایب‌السلطنه و اتابک می‌شوراند. چون کار تبلیغات سید علیه شاه و حکومت و همچنین پخش شب‌نامه بالا گرفت، سید به شهر ری تبعید شد ولی در آنجا نیز آرام نمی‌نشست. عاقبت پس از هفت ماه به وسیله مختارخان حاکم شهر ری دستگیر و تحت نظر سواران آقابالاخان با خفت تبعید گردید.

عجیب است که با آن همه نفوذ کلام سید، کسی به داد او نرسید و به علت مقاومت، او را از ته بازارچه حضرت‌العظیم تا جلوی بازار کشان کشان بردند. تنها، میرزا رضاگماشته و مرید او بود که بر سر و روی خود می‌زد و مردم را به کمک می‌طلبید ولی کسی اعتنایی نکرد و حرف او را باطل مردند.

سید از همین وقت، فکر انتقام‌جویی از ناصرالدین



او مجذوب نمود.

سید در خفا نیز تبلیغ مسلک فراماسونی می‌کرد و جمعی را با این اصول آشنا می‌نمود اما تندروی در تبلیغات سیاسی و مخالفت با اتابک، ناصرالدین‌شاه را به او بدبین نمود. سید وقتی دید تهدیدها و تندروی‌های او نتیجه نامطلوبی دارد و پرده از مکنونات ضمیر او برگرفت ناچار ایران را ترک گفت و از پترزبورگ سردرآورد.

سید در پترزبورگ مقالاتی راجع به سیاست ایران و عثمانی و افغانستان در یکی از روزنامه‌ها منتشر کرد و از طرف ظل‌السلطان هم برای او پول کافی فرستاده می‌شد. ظاهراً برای این که روس‌ها را نسبت به او که به دوستی با انگلیس‌ها معروف بود؛ خوش‌بین کند اما چون سید نتوانست کاری انجام دهد، مستمری او از طرف ظل‌السلطان قطع شد و چون پترزبورگ هم جایی نبود که سید بتواند به هدف‌های خود برسد ناچار بار دیگر راه انگلستان را پیش گرفت.

در سال ۱۳۰۶ قمری که نمایشگاه عمومی در پاریس افتتاح شد، سید از لندن به پاریس رفت و در مراجعت از طریق آلمان در مونیخ خدمت ناصرالدین‌شاه رسید.

شاه باز نسبت به او ملاطفت نمود و به توصیه انگلیسی‌ها به ایران دعوتش کرد و از همان جا به پیشنهاد اتابک، سفری به عنوان مأموریت به پترزبورگ رفته و به تهران باز آمد و بار دیگر مورد